

گزارش

گزارش شورای شهر از حادثه واژگونی اتوبوس آزادگان

اتوبوس معاینه فنی نداشت راننده هم دندان درد داشت

● **شرق:** روز گذشته پس از سیری شدن ۲۲ روز از حادثه واژگونی اتوبوس درون‌شهری در اتوبان آزادگان که منجر به کشته‌شدن هشت شهروند و زخمی‌شدن ۲۴ نفر شده بود، احمد دنیامالی رئیس کمیسیون عمران و حمل‌ونقل شورای شهر تهران گزارش این کمیسیون را قرائت کرد، گزارشی که مجموع گزارش‌های پلیس، پزشکی قانونی و صحبت‌های مجروحان حادثه اتوبوس اسکلپا در بزرگراه آزادگان بود. او با اشاره به کروکی مسیر حادثه خاطرنشان کرد: آنچه مهم بوده بررسی شرایط خودرو و راننده است. راننده این اتوبوس اسکلپا آقای شجاعت کبابی بوده که گواهینامه پایه یک داشته و اتوبوس را در ساعت ۸:۴۶ ساعت ۹:۰۱ دقیقه با ظرفیت کامل وارد بزرگراه آزادگان شده است. رئیس کمیسیون عمران و حمل‌ونقل شورای شهر تهران با بیان اینکه اتوبوس حادثه‌دیده بر اساس اطلاعات ثبت‌شده در «جی‌پی‌اس»، ۵۰ کیلومتر در ساعت سرعت داشته است، افزود: این سرعت قابل اتکا نیست چراکه «جی‌پی‌اس» هر دو دقیقه یکبار اطلاعات را ثبت می‌کند و ما معتمدیم که سرعت اتوبوس در لحظه حادثه بیش از اینها بوده است. او در ادامه به طرح سولاتی پرداخت: از جمله اینکه چرا اتوبوس درون‌شهری باید با این شدت تصادف کند؟ چرا در قسمت باتوان صدمات بیشتری داشته‌ایم؟ چرا سرعت اتوبوس تا به این حد بالا بوده است؟ دنیامالی افزود: سرعت زیاد اتوبوس، عصبانیت بسیار راننده، اعتراض به نحوه رانندگی از سوی برخی مسافران -در حالی که راننده به این اعتراضات توجه نکرده - علاوه بر آن، سرعت بالا، ۹۹ متر کشتیدگی لاستیک مجور چپ اتوبوس زمانی که وارد لوپ شده در حالی که ترمز نکرده است و نیز کورس گذاشتن با یک خودرو پژو بر اساس صحبت برخی از مسافران از جمله مباحثی بوده است که در زمان ورود اتوبوس به بزرگراه آزادگان مطرح است. دنیامالی در این گزارش به علت‌های افزایش تلفات و تشدید حادثه شامل «ایجاد پریدگی»، «افتادن مسافران زیر خودرو»، «بی‌احتیاطی راننده»، «عمل نکردن سیستم کنترل سرعت» و نیز «شیشه‌های این اتوبوس» اشاره کرد. دنیامالی با بیان اینکه چهار نفر از مسافران در زیر اتوبوس جان خود را از دست داده‌اند، در مورد علت حادثه بر اساس گزارشات پلیس، گفت: بی‌احتیاطی راننده و ضعف خودرو، علت حادثه در گزارش پلیس بوده که علاوه بر آن می‌توان به یک مساله مهم دیگر اشاره کرد، به‌گفته یی بلوچود گزارش مدیرعامل سازمان اتوبوسرانی در گزارشات پلیس آمده است که این خودرو اسکلپا در زمان حادثه دو ماه از دوره معاینه فنی‌اش گذشته بوده است. این در حالی است که گفته می‌شد اتوبوس دارای معاینه فنی بوده است. به گفته این عضو شورای شهر تهران، خاتم طاهری از دیگر مسافران اتوبوس اسکلپا با اشاره به اینکه در ایستگاه چنگر اتوبوس با دو خلم و یک آقا راه افتاده، گفته است، راننده طی تماسی با مسوول خط می‌گفت که من حال خوشی ندارم، این در حالی است که یکی دیگر از مسافران می‌گوید که احساس کردم در دست چپ راننده گوشی موبایل بوده است. رئیس کمیسیون عمران و حمل‌ونقل شورای شهر تهران همچنین به اظهارات کنترل کننده خط اشاره کرد و افزود: محمود صیادی گفته است که ۲۲ اتوبوس در این خط وجود دارد که هرروز ۱۶ اتوبوس آن در حال فعالیت هستند و آقای شجاعت کبابی راننده جانشین بوده است که به دلیل مشکل دندان روز قبل مرخصی داشت. صیادی می‌گوید به راننده گفتیم که اگر می‌خواهی استراحت کن اما او گفت که مشکلی نیست. دنیامالی در این زمینه تصریح کرد که صحبت‌های محمود صیادی -کنترل کننده خط- با صحبت‌های خاتم طاهری از مسافران سلحه مطابقت ندارد. رئیس کمیسیون عمران و حمل‌ونقل شورای شهر تهران پس از قرائت صحبت‌های مجروحان و مسافران واژگونی اتوبوس اسکلپا در بزرگراه آزادگان با تاکید بر اینکه بر اساس دستگاه «جی‌پی‌اس»، نمی‌توانیم سرعت لحظه‌ای اتوبوس را مشخص کنیم، گفت: این موضوع تنها بر اساس شهود عینی است که به سرعت غیرمطمئن اتوبوس و وضعیت غیرعادی آن رسیده‌ایم. رئیس کمیسیون عمران و حمل‌ونقل شورای

شهر تهران در مورد علت تلفات بیش‌از‌حد خلم‌ها در این حادثه افزود: خلم‌ها در انتهای اتوبوس نشسته بودند و در این نقطه حدود ۴۰ سانتیمتر اختلاف ارتفاع داریم که به علت حرکت شتاب ثقلی، خلم‌ها از پشت به ضلع چپ اتوبوس پرتاب شده‌اند. این در حالی است که افراد با کشتیدشدن اتوبوس به زیر آن پرت شده و در نهایت هفت نفر در دم، جانشان را از دست می‌دهند.

خبر ویژه

«آسیاک» برترین شرکت در حوزه اینترنت پرسرعت کشور

● به گزارش روابطعمومی شرکت انتقال داده‌های آسیاک در چهارمین جشنواره ملی ارتباطات و فناوری اطلاعات (فایا) اسسال که با حضور رئیس‌جمهور، وزیر ارتباطات و فناوری اطلاعات، جمع کثیری از مدیران و معاونین و فعالان حوزه ICT در سالان اجلاس برگزار شد، شرکت انتقال داده‌های آسیاک به‌عنوان برترین شرکت حوزه اینترنت پرسرعت معرفی شد. بنابر این گزارش در مراسم رتبه‌بندی که هرسال بر اساس نتایج ارزیابی سازمان تنظیم مقررات و ارتباطات رادیویی انجام می‌شود؛ امسال شرکت آسیاسیک با دریافت تندیس برنزین، به‌عنوان یکی از برترین شرکت‌های ارایه‌دهنده ADSL2+ معرفی شد.

روزی بهاری، بلندی‌های لواسانات، دشتی که سبزشده و هوا هم به‌راستی هوا! قابل تنفس و سرخوشانه برای روزی مهم، قمراری مهم و البته گفت‌وگویی مهم: گفت‌وگو با مرید که باوجود شهرتش سال‌هاست سبک‌انتخاب کرده و کمتر تن به گفت‌وگو می‌دهد. با جای و سوهانی که از کشوی میز بیرون می‌آورد، پذیرایی صمیمانه‌ای از ما می‌کند و سربه‌سر من و حاضران می‌گذارد می‌خندد و ما هم می‌خندیم، حاضران در اتاق در گفت‌وشنودی غیررسمی، از مسایل روز کشور و سال‌های گذشته می‌پرستند و او با روی باز و دقیق تحلیل می‌کند و پاسخ می‌دهد، اما همین‌که موعِد گفت‌وگوی رسمی می‌شود و دیگران می‌روند و ما می‌مانیم و او به قولی «حجاب» یا همان عیایش را به تن می‌کند و مقابل من و سیدمحمدتقی طباطبایی می‌نشیند، دیگر خبری از آن گشاده‌دستی در تحلیل‌های سیاسی و اخبار روز نیست و در پاسخ اولین سوالم که به‌منظر تان احمديزاد با چه هدفی به تصرف دانشگاه آزاد زده، با خنده می‌گوید، اگر از این دست می‌خواهی بپرسی، من پاسخی ندارم.. کوتاه و قاطع می‌گوید و دست‌ها را ستون زانوان می‌کند و «یاعلی» می‌گوید که برخیزد.. طباطبایی ریش گرو می‌گذارد و می‌گوید «حاج آقا را ناراحت کردی» و تقصین می‌دهد که به سایل سیاسی ورود نکنیم. با ضمانت طباطبایی، دوباره گفت‌وگو را آغاز می‌کنم، اما این‌بار حاشیه‌ی را راه کرده و به متن، یا شاید هم متن را راه کرده و از حاشیه تلاشی دوباره آغاز می‌کنم که «سکوت ناطق» را بشکنم.. گفت‌وگو با «حجت‌الاسلام‌المسلمین ناطق‌نوری را که هم‌زمان در «شرق» و وب‌ژنامه دانشگاه آزاد منتشر می‌شود در ادامه بخوانید:

● **پیش از این گفته بودید که آقای هاشمی چندین بار از شما برای همکاری در نهادهای مختلف دعوت کردند و شما نپذیرفتید.اما وقتی که برای عضویت در هیات موسس، شما را انتخاب کردند، دیگر نمی‌خواستید روی ایشان را زمین بینازد. به هر رو اینجا هم دانشگاهی بوده که شما از او انقلاب با آن آشنایی داشته‌اید و روند رو به رشد آن را دیده‌اید. با این مقدمه می‌توانید بگویید به دانشگاه آزاد آمده‌اید که منشأ چه تحولی باشد؟**

همان‌طور که چندی پیش در مراسم افتتاح مرکز پیامبر اعظم(ص) واحد علوم و تحقیقات هم گفتم، آقای هاشمی از من خواستند جایگزین مرحوم حبیبی که عضو هیات موسس بودند، بشوم. همان‌طور که گفتم، دیدم رزینده نیست که آقای هاشمی از من درخواست داشته باشد و نه بگویم، به همین خاطر پذیرفتم، به هر روی هیات موسس دانشگاه آزاد قبلاً اختیارات بیشتری داشت، ولی در این دوره‌های اخیر، اختیارات هیات موسس کم شد و بخشی از آن به هیات‌امنا داده شد. اما وقتی که اولین سلسه هیات‌موسس تشکیل شد و من شرکت کردم، این سوال برای من مطرح بود که شرح وظایف هیات‌موسس چیست و در نهایت به این جمع‌بندی رسیدم که هیات‌موسس می‌تواند جای مهمی باشد چرا که نظارت بر دانشگاه آزاداسلامی و عملکرد آن با هیات موسس است و این موضوع بسیار پراهمیت و جدی است و با توجه به گستردگی دانشگاه آزاد در داخل و خارج از کشور، یک بازرسی و نظارت جدی، به‌شدت ضروری است.. این کارکرد هیات موسس به نوعی با کاری که ما به‌عنوان مسوول دفتر بازرسی مقام‌معمظم‌هریری در این ۲۵سال داشته‌ام هم، همخوانی دارد. بنابراین خوشحال شدم و فکر کردم که از این زاویه می‌توانم اثرگذار باشم.

● **با آقای یاسر هاشمی که صحبت می‌کردیم، ایشان از اطلاعات گسترده شما درباره دانشگاه آزاد در اولین‌باری که به جلسه هیات‌موسس در سال ۹۳ شرکت کردید، بسیار شگفت‌زده بودند. آیا قبل از جلسه مطالعاتی، راجع به دانشگاه آزاد آشنایتی با در این مدت شناخت پیدا کردید؟**
من از ابتدا تقریباً در جریان تأسیس دانشگاه بودم و البته از موافقان آن بودم به همین خاطر زمانی که دانشگاه آزاد گسترش پیدا می‌کرد، خوشحال می‌شدم چرا که آثار و برکاتش را می‌دیدم و مطلع بودم از سویی دیگر ارتباط تنگاتنگی با دکتر جاسبی داشتیم به این صورت که بعضاً ایشان به دفتر من می‌آمدند یا گاهی من به دفتر او می‌رفتم و به مناسبت‌های مختلف در جریان دانشگاه بودم و اساساً چون اجرائی فکر می‌کنم، کارها را رصد می‌کنم. در یک مقطع هم آقای هاشمی از من خواسته بود که عضو هیات‌امنای دانشگاه‌های مازندران شوم که این را هم پذیرفته بودم و در مقطعی عضو هیات‌امنای دانشگاه‌های آزاد استان مازندران بودم. طبیعتاً در جریان مسایل قرار می‌گرفتم، از این جهت درباره کلیات دانشگاه بی‌اطلاع نیستم.

● **در سال ۶۱ که دانشگاه آزاد تأسیس شد، شما وزیر کشور بودید. خاطراتی از آن زمان دارید؟ آن زمان هم با جاسبی آشنا بودید؟**

بله از تباط هم داشتمیم. در حزب هم ایشان قائم‌مقام دبیر کل بود البته‌خلنه‌های دبیر کل هم هفت‌های یکبار جلسه شورای مرکزی حزب را داشتیمیم که آقای جاسبی هم بود و ارتباطات تنگاتنگی هم داشتیم. در جریان تأسیس حزب هم بودم، شاید به نوعی هم در جریان تملک زمین حصارک که الان واحد علوم و تحقیقات در آن قرار دارد، مؤثر بودم.

● **موتو؟**
بله، با آن منطقه آشنا بودم. البته من آن منطقه را پیش از انقلاب هم می‌شناختم، آنجا منبر می‌رفتم، به‌خوبی یاد هست کمک‌هایی هم در اثر ارتباطی که با حصارکی‌ها داشتم، به دانشگاه آزاد کردم.

● **شما قبل از انقلاب هم تهران بودید و به منبر می‌رفتید. پایگاه‌های شما کدام قسمت شهر بود؟**

همه‌جای تهران. همین‌ الان هم شما از من در باره تهران قبل از انقلاب پرسید، شرق و غرب و شمال و جنوب را برای شمامی گویم.

● **منبر مباحثان عموماً سیاسی بود یا مذهبی؟**
سیاست که از مذهب جدا نیست. به همین خاطر گاهی مرا دستگیر می‌کردند و ممنوع‌المنبر می‌شدم.

● **بعد از انقلاب چطور وارد عرصه سیاست شدید؟**

بالاخره با انقلاب جلو آمده بودم و یکی از انقلابیون بودم. ● **اولین منصب سیاسی‌ای که بعد از سال ۵۷ داشتید، چه بود؟**

عضو کمیته استقبال امام(ره) به ایران بودم. ورود امام(ره) حادثه استثنایی بود، من ایشان را از بهشت‌زهر(راس) و بیمارستان هرام درختخواری برداشتم و به میدان آزادی یکی از بستگانشان برده در فوت امام(ره) هم هم‌چون آن کسی که

جامعه



عکس نهایی حسن‌ی شرف

چالش‌ها و مزیت‌های دانشگاه آزاد از نگاه ناطق‌نوری

پوریا سوری

جزنه را برداشت و به جماران برد و باز برگرداند و دفن کرد، من بودم.

● **حاج آقا، شما اولین کسی هستید که به جای گفت‌زدن، از مردم خواستید صلوات و تکبیر بگویند.**
این‌ها را در کتاب خاطراتم نوشتم‌ام.

● **در بهشت‌زهر(راس) که امام نشسته، شما در عکس‌ها هستید.اما عمامه به سر ندارید؟ عمامه‌تان افتاد؟**
این مساله داستانی برای خود دارم، از کمیته استقبال کارنی دریافت کرده بودیم تا به وسیله آن برای استقبال امام(ره) به فرودگاه مهرآباد برویم، بالاخره امام(ره) وارد شدند و ما گفتیم کار ما تمام شد. امام(ره) که خواستند سوار ماشین شوند (راننده‌اش آقای رفیق‌دوست بود)، دیدم جیبی از آداه توالیر آنجاست. من بدون هیچ ارتباطی و اینکه کسی را بشناسم، در عقب جیب را باز کردم و پریدم داخل. کسی هم نپرسید تو کی هستی؟ ختما فکر کردند که جزو برنامه است. خودم را به داخل ماشین انداختم و سوار شدم. لطف خدا این بود که این ماشین جلوتر از واحد سیار صداسیما حرکت کرد. این جیب جلو، واحد سیار صداسیما پشت‌ترش و ماشینیه که حامل امام(ره) بود، پشت‌ستر این‌ها به راه افتاد. همان‌طور تا در اصلی بهشت‌زهر(راس) رفتمیم، از در شرقی که وارد شدیم، جمعیت زیادی آنجا بود. چون من جزو کمیته استقبال بودم، می‌دانستم که حدود ۶۰هزار نیروی حفاظتی با بازوبند وجود دارد، ولی آنقدر جمعیت زیاد بود که حتی یکی از آنها هم دیده نمی‌شد و بیشتر آنها به قطعه‌۱۷ که قرار بود سخنرانی امام(ره) در آنجا باشد، رفته بودند. خلاصه آنکه یک لحظه متوجه شدم

واحد سیار، پشت جیب ما نیست، آدمم پایین و دیدم لبوهی از مردم آنجا هستند و اصلاً ماشین حامل امام پیدا نشدنی توده‌ای از انسان‌ها که گاهی همدیگر را هل می‌دهند، روی ماشین را گرفته بودند. از در دیدم که امام آنجاست..اما پرسیدید که عملیات چه شد. خودم را بین جمعیت انداختم و درواقع با شنا خودم را به کاپوت ماشین رساندم. عکسی هست که نشان می‌دهد آنجا عمامه من باز شده و دور گردنم است و عیایم هم نیست. آنجا در کشمکی که داشتمیم عملم از گردن باز شد و بین جمعیت افتاد. آن موقع اصلاً به فکر این چیزها نبودم و فقط به فکر جان امام بودم. علت اینکه ماشین حرکت نمی‌کرد این بود که ملت روی کاپوت ماشین ریخته بودند و کاپوت به پروهانه فشار آورده بود، پروانه هم به رادیاتور گرفته و آن را سوراخ کرده بود. آب ریخته و موتور خاموش شده بود. در همین گریزدار بودم. آنجا در کشمکی که داشتمیم استقبال اسی می‌لیکوپتر شنیده بودم و بنابراین خاطرجمع بودم که این همان اسی است که من دیشب در کمیته شنیده بودم. تا هلیکوپتر نظامی که خلیان آن یک سرگرد نیروی هوایی بود، نشست، من یقین کردم این همان

است. ● **امام، شما را می‌شناختم؟**
بله، البته من فکرش را نمی‌کردم اما بعد معلوم شد که می‌شناختم..د ● **سوار هلیکوپتر شدید یا نه؟**
بله، سوار هلیکوپتر شدید و خواستیم بلند شویم که خلیان با لجه تیریزش‌اش با نزدیک جیگاه آوردیم و اما راه داخل آن بردیم.
حین انتقال امام، احمدآقا به داخل پذیرعبای ایشان بین مردم گیر کرد. من عبا را از دوش ایشان کشیدم و بین مردم پرتاب کردم. مردم به خاطر تیرک دنبال عبا رفتند و ما راحت در آبستیم و بعد خودم هم کنار رانده نشستیم و گفتم آ زیر روشت کن و با دنده یک روی همین قیرها حرکت کن.

● **از روی قیرها؟**
بله..ما هم با بلندگو می‌گفتم بروید کنار، یکی از علما داخل آمبولانس حالش خراب است و ما عجله داریم، هرکس زیر آمبولانس برود مسوولیتش با خودش است.. به درخت می‌خوردیم، در جوی آب می‌افتادیم، ولی می‌رفتیم، تا از بهشت‌زهر(راس) خارج شدیم. در جاده که به سمت تهران می‌آمدیم، هلیکوپتر بالای سر ما بود، نشست و ما بعد آنجا را آمبولانس خارج شدیم تا سوار هلیکوپتر شویم اما نمی‌دانستیم

رحمت فرود آمدیم. بعد از سخنرانی امام، هلیکوپتر سرجای خودش بود. مردم دست‌ها را گره کردند و راه را باز کردند تا امام عبور کند. نرسیده به هلیکوپتر دیدیم که خلیان بلند شد. مردم ریختند و امام را به این طرف و آن طرف می‌کشیدند، عمامه امام هم آنجا افتاد. بعد خدا لطف کرد و ایشان دوباره توانست به جایگاه برسد. حالش هم زیاد مناسب نبود. عمامه را درست کردند و یک آمبولانس آنجا بود که برای شرکت نفت بود.. آمبولانس را نزدیک جیگاه آوردیم و امام را به داخل آن بردیم. حین انتقال امام، احمدآقا به داخل پذیرعبای ایشان بین مردم گیر کرد. من عبا را از دوش ایشان کشیدم و بین مردم پرتاب کردم. مردم به خاطر تیرک دنبال عبا رفتند و ما راحت در آبستیم و بعد خودم هم کنار رانده نشستیم و گفتم آ زیر روشت کن و با دنده یک روی همین قیرها حرکت کن.

● **از روی قیرها؟**
بله..ما هم با بلندگو می‌گفتم بروید کنار، یکی از علما داخل آمبولانس حالش خراب است و ما عجله داریم، هرکس زیر آمبولانس برود مسوولیتش با خودش است.. به درخت می‌خوردیم، در جوی آب می‌افتادیم، ولی می‌رفتیم، تا از بهشت‌زهر(راس) خارج شدیم. در جاده که به سمت تهران می‌آمدیم، هلیکوپتر بالای سر ما بود، نشست و ما بعد آنجا را آمبولانس خارج شدیم تا سوار هلیکوپتر شویم اما نمی‌دانستیم

کجا باید برویم. خلیان گفت حاج‌آقا به نیروی هوایی برویم؟! گفتیم می‌خواهی آقا را به لانه زنبور ببری؟! نه. در همین حین یادم آمد که ماشینیم را کنار بیمارستان گذاشتم. گفتیم به بیمارستان هرات درختخواری برو. آنجا هم ماشین یکی از دکترها بود: یک پژو ۵۰، امام سوار شدند و من هم روی سقف نشستم. عبا و عمامه داشتند و با قبا روی سقف تا نزدیک در بیمارستان آویزان بودم. به راننده گفتم به سمت در فرعی برود. کارکنان هم جمع شده بودند. بعد رفتمیم در خیابان فرعی و سوار پیکان خودم شدیم. احمدآقا کنار من نشستند و امام هم صندلی عقب. خیابان‌ها خلوت بود زیرا همه برای دیدن امام رفته بودند و کسی در تهران نمانده بود.

● **کجا رفتیم؟**
حواس امام خیلی جمع بود. من منزل ما برویم، احمدآقا گفت برویم جماران. امام گفت نه. برویم منزل آقای کشاورز که یکی از بستگان ایشان بود. به سمت خیابان شمیران قدیم که حالا شریعتی است، حرکت کردیم. منزل آقای کشاورز در خیابان اندیشه بود. البته نمی‌دانستیم خیابان اندیشه کجاست. آدمیم نزدیک سینما صحرای فعلی (مولنرئوز)، احمدآقا از ماشین پیاده شد و از مردم سوال می‌کرد که خیابان اندیشه کجاست اما کسی او را نمی‌شناخت. هیچ‌کس هم نمی‌دانست که شخصیت که در این پیکان نشسته، امام(ره) است.

● **کجا رفتیم؟**
حواس امام خیلی جمع بود. من منزل ما برویم، احمدآقا گفت برویم جماران. امام گفت نه. برویم منزل آقای کشاورز که یکی از بستگان ایشان بود. به سمت خیابان شمیران قدیم که حالا شریعتی است، حرکت کردیم. منزل آقای کشاورز در خیابان اندیشه بود. البته نمی‌دانستیم خیابان اندیشه کجاست اما کسی او را نمی‌شناخت. هیچ‌کس هم نمی‌دانست که شخصیت که در این پیکان نشسته، امام(ره) است.

● **کجا رفتیم؟**
حواس امام خیلی جمع بود. من منزل ما برویم، احمدآقا گفت برویم جماران. امام گفت نه. برویم منزل آقای کشاورز که یکی از بستگان ایشان بود. به سمت خیابان شمیران قدیم که حالا شریعتی است، حرکت کردیم. منزل آقای کشاورز در خیابان اندیشه بود. البته نمی‌دانستیم خیابان اندیشه کجاست اما کسی او را نمی‌شناخت. هیچ‌کس هم نمی‌دانست که شخصیت که در این پیکان نشسته، امام(ره) است.

● **کجا رفتیم؟**
حواس امام خیلی جمع بود. من منزل ما برویم، احمدآقا گفت برویم جماران. امام گفت نه. برویم منزل آقای کشاورز که یکی از بستگان ایشان بود. به سمت خیابان شمیران قدیم که حالا شریعتی است، حرکت کردیم. منزل آقای کشاورز در خیابان اندیشه بود. البته نمی‌دانستیم خیابان اندیشه کجاست اما کسی او را نمی‌شناخت. هیچ‌کس هم نمی‌دانست که شخصیت که در این پیکان نشسته، امام(ره) است.

● **کجا رفتیم؟**
حواس امام خیلی جمع بود. من منزل ما برویم، احمدآقا گفت برویم جماران. امام گفت نه. برویم منزل آقای کشاورز که یکی از بستگان ایشان بود. به سمت خیابان شمیران قدیم که حالا شریعتی است، حرکت کردیم. منزل آقای کشاورز در خیابان اندیشه بود. البته نمی‌دانستیم خیابان اندیشه کجاست اما کسی او را نمی‌شناخت. هیچ‌کس هم نمی‌دانست که شخصیت که در این پیکان نشسته، امام(ره) است.

● **کجا رفتیم؟**
حواس امام خیلی جمع بود. من منزل ما برویم، احمدآقا گفت برویم جماران. امام گفت نه. برویم منزل آقای کشاورز که یکی از بستگان ایشان بود. به سمت خیابان شمیران قدیم که حالا شریعتی است، حرکت کردیم. منزل آقای کشاورز در خیابان اندیشه بود. البته نمی‌دانستیم خیابان اندیشه کجاست اما کسی او را نمی‌شناخت. هیچ‌کس هم نمی‌دانست که شخصیت که در این پیکان نشسته، امام(ره) است.

● **کجا رفتیم؟**
حواس امام خیلی جمع بود. من منزل ما برویم، احمدآقا گفت برویم جماران. امام گفت نه. برویم منزل آقای کشاورز که یکی از بستگان ایشان بود. به سمت خیابان شمیران قدیم که حالا شریعتی است، حرکت کردیم. منزل آقای کشاورز در خیابان اندیشه بود. البته نمی‌دانستیم خیابان اندیشه کجاست اما کسی او را نمی‌شناخت. هیچ‌کس هم نمی‌دانست که شخصیت که در این پیکان نشسته، امام(ره) است.

● **کجا رفتیم؟**
حواس امام خیلی جمع بود. من منزل ما برویم، احمدآقا گفت برویم جماران. امام گفت نه. برویم منزل آقای کشاورز که یکی از بستگان ایشان بود. به سمت خیابان شمیران قدیم که حالا شریعتی است، حرکت کردیم. منزل آقای کشاورز در خیابان اندیشه بود. البته نمی‌دانستیم خیابان اندیشه کجاست اما کسی او را نمی‌شناخت. هیچ‌کس هم نمی‌دانست که شخصیت که در این پیکان نشسته، امام(ره) است.

● **کجا رفتیم؟**
حواس امام خیلی جمع بود. من منزل ما برویم، احمدآقا گفت برویم جماران. امام گفت نه. برویم منزل آقای کشاورز که یکی از بستگان ایشان بود. به سمت خیابان شمیران قدیم که حالا شریعتی است، حرکت کردیم. منزل آقای کشاورز در خیابان اندیشه بود. البته نمی‌دانستیم خیابان اندیشه کجاست اما کسی او را نمی‌شناخت. هیچ‌کس هم نمی‌دانست که شخصیت که در این پیکان نشسته، امام(ره) است.

● **کجا رفتیم؟**
حواس امام خیلی جمع بود. من منزل ما برویم، احمدآقا گفت برویم جماران. امام گفت نه. برویم منزل آقای کشاورز که یکی از بستگان ایشان بود. به سمت خیابان شمیران قدیم که حالا شریعتی است، حرکت کردیم. منزل آقای کشاورز در خیابان اندیشه بود. البته نمی‌دانستیم خیابان اندیشه کجاست اما کسی او را نمی‌شناخت. هیچ‌کس هم نمی‌دانست که شخصیت که در این پیکان نشسته، امام(ره) است.

● **کجا رفتیم؟**
حواس امام خیلی جمع بود. من منزل ما برویم، احمدآقا گفت برویم جماران. امام گفت نه. برویم منزل آقای کشاورز که یکی از بستگان ایشان بود. به سمت خیابان شمیران قدیم که حالا شریعتی است، حرکت کردیم. منزل آقای کشاورز در خیابان اندیشه بود. البته نمی‌دانستیم خیابان اندیشه کجاست اما کسی او را نمی‌شناخت. هیچ‌کس هم نمی‌دانست که شخصیت که در این پیکان نشسته، امام(ره) است.

● **کجا رفتیم؟**
حواس امام خیلی جمع بود. من منزل ما برویم، احمدآقا گفت برویم جماران. امام گفت نه. برویم منزل آقای کشاورز که یکی از بستگان ایشان بود. به سمت خیابان شمیران قدیم که حالا شریعتی است، حرکت کردیم. منزل آقای کشاورز در خیابان اندیشه بود. البته نمی‌دانستیم خیابان اندیشه کجاست اما کسی او را نمی‌شناخت. هیچ‌کس هم نمی‌دانست که شخصیت که در این پیکان نشسته، امام(ره) است.

● **کجا رفتیم؟**
حواس امام خیلی جمع بود. من منزل ما برویم، احمدآقا گفت برویم جماران. امام گفت نه. برویم منزل آقای کشاورز که یکی از بستگان ایشان بود. به سمت خیابان شمیران قدیم که حالا شریعتی است، حرکت کردیم. منزل آقای کشاورز در خیابان اندیشه بود. البته نمی‌دانستیم خیابان اندیشه کجاست اما کسی او را نمی‌شناخت. هیچ‌کس هم نمی‌دانست که شخصیت که در این پیکان نشسته، امام(ره) است.

● **کجا رفتیم؟**
حواس امام خیلی جمع بود. من منزل ما برویم، احمدآقا گفت برویم جماران. امام گفت نه. برویم منزل آقای کشاورز که یکی از بستگان ایشان بود. به سمت خیابان شمیران قدیم که حالا شریعتی است، حرکت کردیم. منزل آقای کشاورز در خیابان اندیشه بود. البته نمی‌دانستیم خیابان اندیشه کجاست اما کسی او را نمی‌شناخت. هیچ‌کس هم نمی‌دانست که شخصیت که در این پیکان نشسته، امام(ره) است.

● **کجا رفتیم؟**
حواس امام خیلی جمع بود. من منزل ما برویم، احمدآقا گفت برویم جماران. امام گفت نه. برویم منزل آقای کشاورز که یکی از بستگان ایشان بود. به سمت خیابان شمیران قدیم که حالا شریعتی است، حرکت کردیم. منزل آقای کشاورز در خیابان اندیشه بود. البته نمی‌دانستیم خیابان اندیشه کجاست اما کسی او را نمی‌شناخت. هیچ‌کس هم نمی‌دانست که شخصیت که در این پیکان نشسته، امام(ره) است.

● **کجا رفتیم؟**
حواس امام خیلی جمع بود. من منزل ما برویم، احمدآقا گفت برویم جماران. امام گفت نه. برویم منزل آقای کشاورز که یکی از بستگان ایشان بود. به سمت خیابان شمیران قدیم که حالا شریعتی است، حرکت کردیم. منزل آقای کشاورز در خیابان اندیشه بود. البته نمی‌دانستیم خیابان اندیشه کجاست اما کسی او را نمی‌شناخت. هیچ‌کس هم نمی‌دانست که شخصیت که در این پیکان نشسته، امام(ره) است.

● **کجا رفتیم؟**
حواس امام خیلی جمع بود. من منزل ما برویم، احمدآقا گفت برویم جماران. امام گفت نه. برویم منزل آقای کشاورز که یکی از بستگان ایشان بود. به سمت خیابان شمیران قدیم که حالا شریعتی است، حرکت کردیم. منزل آقای کشاورز در خیابان اندیشه بود. البته نمی‌دانستیم خیابان اندیشه کجاست اما کسی او را نمی‌شناخت. هیچ‌کس هم نمی‌دانست که شخصیت که در این پیکان نشسته، امام(ره) است.

● **کجا رفتیم؟**
حواس امام خیلی جمع بود. من منزل ما برویم، احمدآقا گفت برویم جماران. امام گفت نه. برویم منزل آقای کشاورز که یکی از بستگان ایشان بود. به سمت خیابان شمیران قدیم که حالا شریعتی است، حرکت کردیم. منزل آقای کشاورز در خیابان اندیشه بود. البته نمی‌دانستیم خیابان اندیشه کجاست اما کسی او را نمی‌شناخت. هیچ‌کس هم نمی‌دانست که شخصیت که در این پیکان نشسته، امام(ره) است.

● **کجا رفتیم؟**
حواس امام خیلی جمع بود. من منزل ما برویم، احمدآقا گفت برویم جماران. امام گفت نه. برویم منزل آقای کشاورز که یکی از بستگان ایشان بود. به سمت خیابان شمیران قدیم که حالا شریعتی است، حرکت کردیم. منزل آقای کشاورز در خیابان اندیشه بود. البته نمی‌دانستیم خیابان اندیشه کجاست اما کسی او را نمی‌شناخت. هیچ‌کس هم نمی‌دانست که شخصیت که در این پیکان نشسته، امام(ره) است.

● **کجا رفتیم؟**
حواس امام خیلی جمع بود. من منزل ما برویم، احمدآقا گفت برویم جماران. امام گفت نه. برویم منزل آقای کشاورز که یکی از بستگان ایشان بود. به سمت خیابان شمیران قدیم که حالا شریعتی است، حرکت کردیم. منزل آقای کشاورز در خیابان اندیشه بود. البته نمی‌دانستیم خیابان اندیشه کجاست اما کسی او را نمی‌شناخت. هیچ‌کس هم نمی‌دانست که شخصیت که در این پیکان نشسته، امام(ره) است.

● **کجا رفتیم؟**
حواس امام خیلی جمع بود. من منزل ما برویم، احمدآقا گفت برویم جماران. امام گفت نه. برویم منزل آقای کشاورز که یکی از بستگان ایشان بود. به سمت خیابان شمیران قدیم که حالا شریعتی است، حرکت کردیم. منزل آقای کشاورز در خیابان اندیشه بود. البته نمی‌دانستیم خیابان اندیشه کجاست اما کسی او را نمی‌شناخت. هیچ‌کس هم نمی‌دانست که شخصیت که در این پیکان نشسته، امام(ره) است.

● **کجا رفتیم؟**
حواس امام خیلی جمع بود. من منزل ما برویم، احمدآقا گفت برویم جماران. امام گفت نه. برویم منزل آقای کشاورز که یکی از بستگان ایشان بود. به سمت خیابان شمیران قدیم که حالا شریعتی است، حرکت کردیم. منزل آقای کشاورز در خیابان اندیشه بود. البته نمی‌دانستیم خیابان اندیشه کجاست اما کسی او را نمی‌شناخت. هیچ‌کس هم نمی‌دانست که شخصیت که در این پیکان نشسته، امام(ره) است.

● **کجا رفتیم؟**
حواس امام خیلی جمع بود. من منزل ما برویم، احمدآقا گفت برویم جماران. امام گفت نه. برویم منزل آقای کشاورز که یکی از بستگان ایشان بود. به سمت خیابان شمیران قدیم که حالا شریعتی است، حرکت کردیم. منزل آقای کشاورز در خیابان اندیشه بود. البته نمی‌دانستیم خیابان اندیشه کجاست اما کسی او را نمی‌شناخت. هیچ‌کس هم نمی‌دانست که شخصیت که در این پیکان نشسته، امام(ره) است.

● **کجا رفتیم؟**
حواس امام خیلی جمع بود. من منزل ما برویم، احمدآقا گفت برویم جماران. امام گفت نه. برویم منزل آقای کشاورز که یکی از بستگان ایشان بود. به سمت خیابان شمیران قدیم که حالا شریعتی است، حرکت کردیم. منزل آقای کشاورز در خیابان اندیشه بود. البته نمی‌دانستیم خیابان اندیشه کجاست اما کسی او را نمی‌شناخت. هیچ‌کس هم نمی‌دانست که شخصیت که در این پیکان نشسته، امام(ره) است.

● **کجا رفتیم؟**
حواس امام خیلی جمع بود. من منزل ما برویم، احمدآقا گفت برویم جماران. امام گفت نه. برویم منزل آقای کشاورز که یکی از بستگان ایشان بود. به سمت خیابان شمیران قدیم که حالا شریعتی است، حرکت کردیم. منزل آقای کشاورز در خیابان اندیشه بود. البته نمی‌دانستیم خیابان اندیشه کجاست اما کسی او را نمی‌شناخت. هیچ‌کس هم نمی‌دانست که شخصیت که در این پیکان نشسته، امام(ره) است.

● **کجا رفتیم؟**
حواس امام خیلی جمع بود. من منزل ما برویم، احمدآقا گفت برویم جماران. امام گفت نه. برویم منزل آقای کشاورز که یکی از بستگان ایشان بود. به سمت خیابان شمیران قدیم که حالا شریعتی است، حرکت کردیم. منزل آقای کشاورز در خیابان اندیشه بود. البته نمی‌دانستیم خیابان اندیشه کجاست اما کسی او را نمی‌شناخت. هیچ‌کس هم نمی‌دانست که شخصیت که در این پیکان نشسته، امام(ره) است.

● **کجا رفتیم؟**
حواس امام خیلی جمع بود. من منزل ما برویم، احمدآقا گفت برویم جماران. امام گفت نه. برویم منزل آقای کشاورز که یکی از بستگان ایشان بود. به سمت خیابان شمیران قدیم که حالا شریعتی است، حرکت کردیم. منزل آقای کشاورز در خیابان اندیشه بود. البته نمی‌دانستیم خیابان اندیشه کجاست اما کسی او را نمی‌شناخت. هیچ‌کس هم نمی‌دانست که شخصیت که در این پیکان نشسته، امام(ره) است.

● **کجا رفتیم؟**
حواس امام خیلی جمع بود. من منزل ما برویم، احمدآقا گفت برویم جماران. امام گفت نه. برویم منزل آقای کشاورز که یکی از بستگان ایشان بود. به سمت خیابان شمیران قدیم که حالا شریعتی است، حرکت کردیم. منزل آقای کشاورز در خیابان اندیشه بود. البته نمی‌دانستیم خیابان اندیشه کجاست اما کسی او را نمی‌شناخت. هیچ‌کس هم نمی‌دانست که شخصیت که در این پیکان نشسته، امام(ره) است.

● **کجا رفتیم؟**
حواس امام خیلی جمع بود. من منزل ما برویم، احمدآقا گفت برویم جماران. امام گفت نه. برویم منزل آقای کشاورز که یکی از بستگان ایشان بود. به سمت خیابان شمیران قدیم که حالا شریعتی است، حرکت کردیم. منزل آقای کشاورز در خیابان اندیشه بود. البته نمی‌دانستیم خیابان اندیشه کجاست اما کسی او را نمی‌شناخت. هیچ‌کس هم نمی‌دانست که شخصیت که در این پیکان نشسته، امام(ره) است.

● **کجا رفتیم؟**
حواس امام خیلی جمع بود. من منزل ما برویم، احمدآقا گفت برویم جماران. امام گفت نه. برویم منزل آقای کشاورز که یکی از بستگان ایشان بود. به سمت خیابان شمیران قدیم که حالا شریعتی است، حرکت کردیم. منزل آقای کشاورز در خیابان اندیشه بود. البته نمی‌دانستیم خیابان اندیشه کجاست اما کسی او را نمی‌شناخت. هیچ‌کس هم نمی‌دانست که شخصیت که در این پیکان نشسته، امام(ره) است.

● **کجا رفتیم؟**
حواس امام خیلی جمع بود. من منزل ما برویم، احمدآقا گفت برویم جماران. امام گفت نه. برویم منزل آقای کشاورز که یکی از بستگان ایشان بود. به سمت خیابان شمیران قدیم که حالا شریعتی است، حرکت کردیم. منزل آقای کشاورز در خیابان اندیشه بود. البته نمی‌دانستیم خیابان اندیشه کجاست اما کسی او را نمی‌شناخت. هیچ‌کس هم نمی‌دانست که شخصیت که در این پیکان نشسته، امام(ره) است.

● **کجا رفتیم؟**
حواس امام خیلی جمع بود. من منزل ما برویم، احمدآقا گفت برویم جماران. امام گفت نه. برویم منزل آقای کشاورز که یکی از بستگان ایشان بود. به سمت خیابان شمیران قدیم که حالا شریعتی است، حرکت کردیم. منزل آقای کشاورز در خیابان اندیشه بود. البته نمی‌دانستیم خیابان اندیشه کجاست اما کسی او را نمی‌شناخت. هیچ‌کس هم نمی‌دانست که شخصیت که در این پیکان نشسته، امام(ره) است.

● **کجا رفتیم؟**
حواس امام خیلی جمع بود. من منزل ما برویم، احمدآقا گفت برویم جماران. امام گفت نه. برویم منزل آقای کشاورز که یکی از بستگان ایشان بود. به سمت خیابان شمیران قدیم که حالا شریعتی است، حرکت کردیم. منزل آقای کشاورز در خیابان اندیشه بود. البته نمی‌دانستیم خیابان اندیشه کجاست اما کسی او را نمی‌شناخت. هیچ‌کس هم نمی‌دانست که شخصیت که در این پیکان نشسته، امام(ره) است.

●